

## کاربرد فرهنگ مردمی در پژوهش‌های علمی با نگاهی به باختر ایران

پروفسور مجتربا (فریبرز) همزه‌ای

فصل نامه‌ی پژوهشی، فرهنگی، هنری: فرهنگ کرمانشاه، شماره هشتم و نهم، تابستان و پاییز ۱۳۸۳

### چکیده مقاله:

اگرچه فرهنگ سینه به سینه یا مردمی، زندگی نیاکان ما را پررنگ کرده است، به دلیل‌های فراوان برای انسان کنونی دور از دسترس و شگفت بوده و دریافت آن دشوار است. به جز گاه به گاهی در همه‌ی جهان ارزش فرهنگ مردمی و نگهدارندگان آن ناشناخته مانده است. از این رو کمتر کسی برای نمونه به کسانی توجه می‌کند که کارهایشان در فرهنگ مردمی آفریقا؛ پیکاسو را در نقاشی به اوج شهرت و دارایی رساند و به موسیقی مدرن اروپا و آمریکا جان داد.

در این سخن کوتاه کوشیده شده است تا از نظر روش پژوهشی توجه پژوهشگران را به کاربرد فرهنگ مردمی به عنوان خمیرمایه‌ی پژوهش‌های فرهنگی، هنری، باستان شناسی و حتی اقتصادی جلب نماید. برای این منظور در اینجا تنها به چند نمونه از فرهنگ سرزمین‌های باختری ایران پرداخته شده است.

سرزمین‌های باختری ایران که تا گذشته‌ی نزدیک، استان پنجم کشور را تشکیل می‌دادند و اکنون به پنج استان کردستان، کرمانشاه، همدان، لرستان و ایلام بخش شده‌اند، دارای همانندی‌های فرهنگی فراوان بوده و از دیدگاه تاریخی نیز، بخش اصلی ایالت جبال و عراق عجم به شمار می‌آمدند. این سرزمین‌ها با وجود نزدیکی‌های فرهنگی، دارای چندگانگی‌های فرهنگی بسیاری نیز بوده و در این رهگذار از ژرفا و تنوع برخوردارند. برای نمونه به گفته‌ی برخی، این سرزمین‌ها بهشتی برای پژوهش‌های زبان شناسی هستند. چرا که در استان کردستان بیشتر مردم به گویش «سورانی» سخن می‌گویند که برخی نیز آن را کرمانجی جنوبی نامیده‌اند. این گویش تا کنون در استان کرمانشاه و استان همدان گسترش یافته و به نام «جافی» شناخته می‌شود. بخش دیگری از مردم استان کردستان به گویش «اورامی» سخن می‌گویند که بخش دیگری از گویندگان این گویش در سرزمین اورامان کرمانشاه زندگی

می‌کنند که دارای دو بخش اورامان تخت و لهون می‌باشد. این گویش در سرزمین شهرزور در کردستان عراق نیز به کار برده می‌شود و گونه‌ای از آن نیز گویش مردم «کنوله» کرمانشاه می‌باشد. زبان شناسان گویش اورامی را، همراه با زازاکی یا دملی در کردستان ترکیه در گروه زبانی «گورانی» جا داده‌اند. گورانی نیز نام گویش مردم گوران در باختر استان کرمانشاه بوده است و اگرچه در حال ناپدید شدن است، هنوز از سوی برخی مردم آنجا استعمال می‌شود. در باختر استان کرمانشاه و استان ایلام گویش‌های فراوانی از کردی وجود دارند که به گویش ایل بزرگ کلهر نزدیک‌اند و تا شهر کرمانشاه گسترش دارد. در خاور این استان، از بیستون و دینور، گویش‌هایی آغاز می‌شوند که می‌توان آنها را در گروه گویش‌های «لکی» به شمار آورد که ایل‌های اصلی گویندگان آن در تاریخ به سبب پسوند نام برخی از آنها با نام «وند»ها آورده شده‌اند. این گویش بخش بزرگی از استان‌های لرستان و همدان را در برگرفته و پراکنده وار از سویی تا هشتگرد و تهران و از سوی دیگر تا کلاردشت مازندران و حتی کرمان گویندگانی دارد. بخشی از مردم لرستان و شهرهای خاوری آن استان و جنوب استان ایلام به گویش لری سخن می‌گویند که در گذشته زیر نام «لرکوچک» شناخته می‌شدند که در کنار «لر بزرگ» که بختیاری‌ها و دیگر لرهای جنوبی باشند، رایج است؛ اگرچه از دیدگاه انسان شناسی مرز میان گویندگان آن و همسایگان جنوبی و باختریشان روشن نیست. تمایزهای زبانی میان مردم جاف، اورامان، کلهر و لک آسان‌تر می‌توان رسم کرد. از این رو باید یادآور شد که این سرزمین‌ها تنها بهشت زبان شناسان هستند، بلکه می‌توانند گنجینه‌های بسیار دیگری را به پژوهشگرانی پیشکش کنند که در میدان‌هایی چون فلسفه و عرفان، موسیقی، دانش بومی و حتی کشاورزی، باغداری و هنرهای دستی (که تنها در سرزمین اورامان پیشینه‌ای چند هزار ساله را به نمایش می‌گذارند) کار می‌کنند.

به خوبی می‌توان تصور کرد که تجربه‌ها و فرهنگ چندین هزار ساله‌ی مردمی که به خوبی خود را با چگونگی طبیعت سرزمین‌هایشان تطبیق داده‌اند، نمی‌تواند کم اهمیت باشد. در عین حال به جهت قرار داشتن میان فلات ایران و میانرودان یا مسوپتامیا، این سرزمین‌ها از سوی فرهنگ‌های برافراشته شده در هر دو سوی خود تأثیر گرفته و بر آنها نیز تأثیر گذاشته‌اند. به جز این، یکی از کهن‌ترین راه تجاری جهان از میان این سرزمین‌ها می‌گذشته که همچنین گذرگاه قوم‌های اشغالگر از سویی تا مغولستان و از سوی دیگر تا یونان و روم بوده است. بی‌گمان اینها و بسیاری چیزهای دیگر جایگاهی ویژه از دیدگاه فرهنگی به این

سرزمین‌ها می‌دهند. شگفتا که این ویژگی‌ها تاکنون از دید پژوهشگران نهفته مانده است.

### فرهنگ مردم‌سرزمین‌های زاگرس

این گفتار را با سخن شاعر بزرگ توس آغاز می‌کنم که می‌گوید: «به نام او که آفریدگار «جان» است و «خرد»؛ آفریدگار همان «خردی» که باز هم به گفته‌ی فردوسی بایش مایه‌ی زندگی شناخت. در زبان فارسی کنونی «خَرَد» را به معنی «عقل» می‌آورند، در حالی که در جهان بینی باستانی خرد دارای فلسفه‌ای سترگ و زیباست. و به جا ماندن جزوه‌ی «مینو خرد» از دوران کهن، نشانه‌ی آن است که چه بسا در آن دوران نوشته‌های بسیاری در این باره وجود داشته است که نابود گشته‌اند. شیخ شهید، شهاب الدین سهروردی که از مردم زاگرس بوده و به گفته‌ی برخی شاید از میان مردمی برخاسته باشد که امروزه به نام کُرد شناخته می‌شوند، در فلسفه‌ی ژرف اشراق که دنباله‌ی فلسفه‌ی مغانی بوده، چون پیشینیانش توجه ویژه‌ای به «خَرَد» داشته است. به گفته‌ی او نخستین آفریده‌ی پروردگار در روز آفرینش «دُری» بود که در آن خَرَد نهفته بود و آن خَرَد که سعادت نخستین آفریده‌ی پروردگار شدن را یافت، عبارت می‌باشد از سه گونه شناخت. ۱- شناخت «خود» ۲- شناخت «بود» ۳- شناخت «نبود» پیش از «بود».

به گمان من این بخشی از برداشت همه سونگر خاور زمین در برابر دانش کنونی برخاسته از اروپا را نشان می‌دهد که نه تنها همه‌ی جنبه‌های «بود» را در برابر قرار می‌دهد، بلکه به چگونگی پدیده‌ها پیش از به وجود آمدنشان نیز کار دارد. به جز این، پدیده‌های جهان هستی پیش و پس از پدیدار شدن، وجودهای جداگانه‌ی خود را دارند. در عین حال این وجودها به گونه‌هایی که انسان‌ها و یا جانداران دیگر آن را درک می‌کنند، هر بار موجودیت یا Entity ویژه‌ی خود را پیدا می‌کنند. در نتیجه شناخت خود، بخشی از شناخت پدیده‌ها را تشکیل می‌دهد. و همین شناخت خود، به تنهایی درختی هزار شاخه است که در این جا تنها به یک شاخه‌ی آن می‌پردازیم که همانا درک هویت فرهنگی خویش است، که آن نیز کاری بس دشوار است و اگر آن گونه که باید و شاید به آن پرداخته شود، کاری کمرشکن خواهد بود. موضوعی به نام «توسعه نیافتگی» تنها یکی از گره‌هایی است که در گودال تو در تویی که به هویت فرهنگی ما راه می‌یابد وجود دارد. برای پاسخ به این پرسش که چرا بر ما چنین می‌گذرد، من در کتابی که در سال ۱۹۹۱ در اروپا منتشر شد به درازا به موضوعی پرداخته‌ام که در آنجا برای نخستین بار به انگلیسی به نام Vicious circle of historical events خوانده شده است.

از آنجا که به گمان من این پدیده نقش برجسته‌ای در زندگی ایرانیان بازی کرده، به نقش کلیدی این پدیده در زندگی ایرانیان همچنین بانام **Teufelskreis der historischen Ereignissen** در بررسی‌های دیگری توجه نموده‌ام. برگردان فارسی این «چرخه‌ی اهریمنی رخدادهای تاریخی» خواهد بود که در آن چرخه، بسیاری از پدیده‌های اجتماعی ایران در سده‌های فراوانی درگیر بوده‌اند. چرخه‌های اهریمنی رخدادهای تاریخی تشکیل شده بود از «یورش قوم‌های کوچ نشین بیگانه» و پس از آن «بنیان نهادن حکومت‌های عشایری» از سوی اشغالگران، که پس از چند نسل پوسیده و ناتوان شده و به دوران «هرج و مرج» سیاسی منجر گردیده و راه را برای یورش مجدد قوم تازه نفس دیگری هموار می‌نمود. هر کدام از پدیده‌های تشکیل دهنده‌ی چرخه‌ی اهریمنی یادشده‌ی بالا، تأثیرهای بسیار ژرف بر روی میدان‌های گوناگون زندگی مردم این سرزمین از نظر فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و روانی داشته است.

در اینجا نیز، ما ناگزیریم که همه‌ی بعدهای یاد شده را کنار گذاشته و تنها به بعد فرهنگی توجه نماییم. در آن میدان نیز می‌توانیم به یادآوری یک جنبه بسنده کنیم، که آن نیز تنها یک جنبه در میان بسیاری دیگر در میدان فرهنگی خواهد بود. آن جنبه با برداشت از تاریخ این است که همانگونه که در میان بسیاری قوم‌های اشغالگر رایج بوده است، در خاورزمین بارها و بارها کتابخانه‌ای ارزنده به دست آنان ویران گردید؛ گاه کتاب‌ها به آتش کشیده شدند، گاه به آب ریخته شدند و گاه در زیر خرابه‌ها مدفون گردیدند. و این به گونه‌ای بود که حتی اسکندر که خود شاگرد فیلسوفان بود، از سوزاندن کتابخانه‌ها شرم نداشت، چه برسد به قوم‌های کوچ‌نشین که با هرگونه نشانه‌ی زندگی شهری و یک‌جانشینی سر ستیز داشتند. باید

در اینجا یادآور شد که همه‌ی خاندان‌های حکومتگر در بیش از هزار سال تاریخ خاورزمین از سوی کوچ‌نشینان بیگانه بنیان نهاده شدند، به جز دوره‌های کوتاهی که مینورسکی آنها را «میان پرده‌های ایرانی» نامیده است؛ همچون دوران زندیه که بس کوتاه بود و ریشه در زاگرس داشت. بی‌گمان دلیل اصلی نابود شدن بیشتر نوشته‌ها در دوران‌های گذشته، رخدادهای تاریخی نام برده‌ی بالا بوده است. پس شگفت‌انگیز نیست که در سرزمین‌هایی که برای نخستین بار هنر نوشتن در آنجا یافته شده است، در سنجش با کشورهای همانند خود از نظر کتاب‌ها تا به این اندازه کم سرمایه باشد. به همین جهت آنچه که ما از گذشته‌ی خاورزمین و به ویژه گذشته‌ی باستانی خود می‌دانیم، بیشتر از زبان بیگانگان همچون یونانیان می‌باشد. بخش بزرگی از دانسته‌های کنونی ما نیز نتیجه‌ی خواندن سنگ‌نوشته‌ها و یافته‌های باستان‌شناسی بوده است.



به هر حال بخش بزرگی از نوشته‌هایی که می‌توانستند به دریافت هویت فرهنگی ما یاری رساند از میان رفته است. از آنجا که به سوگ نشستن راهی به جایی نمی‌برد، خویشکاری ما این است که به آن سرچشمه‌هایی که هنوز روانند بپردازیم. یکی از سرچشمه‌هایی که می‌تواند آگاهی ارزنده‌ای را در دسترس بگذارد، گنجینه‌های فرهنگ شفاهی است که دهان به دهان از نسلی به نسل‌های دیگر منتقل شده است. ولی ارزش این گنجینه‌های سترگ بر دانشمندان ما ناشناخته بوده است و تلاش‌های انجام شده وابسته به چند نفر بوده که با وجود کوشش‌های خستگی ناپذیرشان، امکان انجام کارهای پایه‌ای و ریشه‌ای را نمی‌توانستند داشته باشند. ستاره‌های این آسمان بیکران شادروان صبحی و انجوی شیرازی بودند که خدمت بی‌همتایشان آن گونه که باید و شاید شناخته نشده است. همچنین شاید این نخستین بار باشد که از دیدگاه روش پژوهشی پیشنهاد بهره‌گیری از فرهنگ شفاهی برای رسیدن به آگاهی‌های بیشتر درباره‌ی فرهنگ دوران باستان داده می‌شود؛ کاری که می‌بایست دهه‌های پیش انجام می‌گرفت. بی‌گمان بخش بزرگی از آن چیزی که توانسته بودند از دست نابودی رخدادهای تاریخی برهند، در چند دهه‌ی گذشته به دست فرهنگ‌مآشینی جدید از میان برداشته شده‌اند. همان گونه که این فرهنگ‌مآشینی در نابود ساختن گیاهان و جانداران در همه‌ی تاریخ کره‌ی زمین بی‌همتا است، با شتاب فراوان فرآورده‌های فرهنگی هزاران ساله‌ی بشری را برای همیشه از روی زمین برمی‌دارد. به همین جهت نجات هر چه در این راستا ممکن باشد، دیگر در مرزهای ملی جا ندارد، بلکه شاید کاری باشد برای نسل‌های آینده‌ی جامعه‌ی بشری؛ از آن رو که ایشان از همان هم که ما توانستیم برخوردار باشیم بی‌بهره خواهند بود. این گفته به هیچ وجه گزاف نیست که **با مردن هر مرد یا زن سالمند که هنوز میراثدار فرهنگ مردمی در جهان باشد، بخشی از فرهنگ بشری نیز ناپدید می‌گردد.**

موج توجه به فرهنگ زبانی یا Oral Traditions چند دهه پیش در اروپا به پا خاست و اگر چه چند چهره‌ی برجسته در این میدان نمودار گشتند، ولی به دلیل‌های گوناگون، نه بدان گونه که باید و شاید گسترش یافت و نه پیگیری گردید. از زمره عوامل تأثیرگذار بر آن می‌توان همیستاد یا سیستم سیاسی-اقتصادی اروپارانامبرد که نتوانست چنین کارهایی را از دیدگاه اقتصادی سودآور بسازد. اشرافیت سرمایه، آن فرهنگ‌گرایی اریستوکراسی سنتی را ندارد تا به چیزهایی بپردازد که «توجیه اقتصادی» ندارند. به جز این، شاید در اروپا تا این زمان در اثر روند صنعتی شدن، دیگر چیز زیادی به جا نمانده بوده است تا ایشان در راه شناخت فرهنگ‌های ملی خود بتوانند از آن بهره‌برداری کنند. به هر

دلیل که بوده باشد اکنون دیرزمانی است که در این میدان در هیچ جا کار ارزنده‌ای انجام نمی‌گیرد.

نویسنده‌ی کتاب «گونه‌های افسانه» به نام تامپسون در سال ۱۹۶۱ میلادی می‌گوید که در ایران در سنجش با کشورهای همسنگ، کارهای بسیار کمی درباره‌ی افسانه انجام گرفته است. اکنون هم که زمانی بیش از چهل سال از این گفته‌ی تامپسون می‌گذرد، تلاش‌های ارزنده‌ای در این میدان انجام نگرفته است. این به ویژه درباره‌ی سرزمین‌های باختری ایران گویا است. همین انجام نگرفتن پژوهش‌های روشمند سبب شده است تا برخی در کرمانشاه به نوشتن کتاب‌هایی در تاریخ بومی و فرهنگ مردمی بپردازند که به سبب مجهز نبودن نگارندگانشان به ابزارهای علمی، نه تنها سودمند نیستند، بلکه بی‌گمان در درازمدت تأثیر منفی آنها نمایان خواهد گردید.

سرزمین‌های باختری ایران که در گذشته استان پنجم کشور را تشکیل می‌دادند، یک واحد فرهنگی است که از دیدگاه فرهنگ مردمی در میان همه‌ی کشورهای همجوار شاید کم مانده باشد. در گذشته «هنری راولینسون» نخستین پژوهشگری بود که به وجود چنین گنجینه‌ی فرهنگی پی برده بود و از این رو سرزمین کرمانشاه را به جهت چند گونه‌گی و ژرفای فرهنگی «هند کوچک» نامید. نام «شهر عشق» را نیز عارفان دیر زمانی است به کرمانشاه داده‌اند.

باید در نظر داشت که در میدان باستان‌شناسی، برای نمونه، میان سرزمین‌های کوهستانی زاگرس و میانرودان یا بین‌النهرین همیشه پیوند فرهنگی نیرومندی وجود داشته است. و در نتیجه به گمان من مردم اینکوهستان‌ها نه تنها از جنبه‌ی نژادی می‌توانند با تمدن‌های مسوپوتامیا وابسته باشند، بلکه اگر هم هنوز از آن تمدن‌ها چیزهایی به جا مانده باشد، تنها در این کوهستان‌ها یافته می‌شوند. کشف مفرغ‌هایی که به تمدن کاسی‌ها نسبت داده می‌شوند، پیوند مسوپوتامیا را با سرزمین‌هایی که امروزه بیشتر مردم آن به گویش کردی-لکی سخن می‌گویند را به روشنی نشان می‌دهد. کاسیان مردمانی بودند که دوره‌ی دوم تمدن بابل که اوج شکوفایی آن فرهنگ بود، را رهبری نموده و گمان می‌رود که بخشی از ایشان پس از سرنگونی فرمانروایی‌شان دوباره به زادگاه کوهستانی خود باز گشتند.

برای این که ارزش پژوهشی **سرزمین‌های زاگرس** یادآوری شود، می‌تواند استان مردی لرستانی را بازگو نمود که خود به افسانه مانند است. داستان از این قرار است؛ که مردی از مردم لرستان حدود چهل پنجاه سال پیش در تهران پهلوی یک باستان‌شناس انگلیسی به عنوان خدمتکار استخدام می‌گردد. این مرد به جهت استعدادی که دارد در مدت کوتاهی زبان

انگلیسی را چنان خوب فرا می‌گیرد که نه تنها می‌تواند به آن زبان سخن بگوید، بلکه به‌خوبی هم بنویسد. پس از بازگشت مرد باستان شناس به کشورش از مرد لرستانی می‌خواهد تا برایش داستانی به زبان انگلیسی بنویسد؛ که او نیز به اینکار دست می‌زند و داستانی به نام **The Radiant** را که پدرش برایش بازگو کرده بود می‌نگارد. این داستان در سال ۱۹۶۱ به دست دانشمند دین‌شناس زور می‌افتد که او نیز پس از بررسی در می‌یابد که آن داستان بازمانده‌ی افسانه‌ی آفرینش در باور مزداییان بوده است؛ که بدین گونه چند هزار سال در فرهنگ زبانی مردم لرستان پابرجا مانده است. اکنون چند سالی است که دانشمند هلندی به نام کریین بروک باز هم به این داستان پرداخته است و چه بسا همین افسانه در سال‌های آینده نیز برخی دیگر از دانشمندان را سرگرم نماید.

با وجود این که از زمان نوشته شدن این افسانه تاکنون، بی‌گمان بسیاری گنجینه‌های فرهنگ مردمی نابود شده‌اند، ولی هنوز هم می‌توان امید داشت که با تلاش پیگیر، چیزهایی را نجات داد. خوشبختانه اثر بزرگی به نام «حق الحقایق یا شاهنامه‌ی حقیقت» نوشته‌ی زنده یاد نعمت اله مگری جیحون آبادی به جا مانده که بیشتر بر پایه‌ی داستان‌های عرفانی مردم یارسان استوار است که سده‌های فراوانی دهان به دهان تعریف شده‌اند. این کتاب گنجینه‌ای از داستان‌هایی از فرهنگ زبانی مردم زاگرس است که تاکنون هیچ گونه پژوهشی بر روی آن انجام نگرفته است؛ برای آگاهی از ارزش این کتاب، چکیده‌ای از یکی از داستان‌های آن آورده می‌شود:

این داستان درباره‌ی جبرائیل است که از سوی خداوندگار پس از آفرینش، به دریا انداخته می‌شود؛ که خود در زبان عرفانی «دریای ناآگاهی» است. در این دریای ناآگاهی به خواسته‌ی وجود حق، جبرائیل همچنان به گشت و گذار می‌پردازد. پس از چندی پیامی از ورای دنیای ناآگاهی به او می‌رسد که: «بگو من کی هستم؟» جبرائیل پاسخ می‌دهد که در آن بیکرانه او به هر سوی که می‌نگرد جز خودش کسی را نمی‌بیند و از این رو پندار وجود دیگری آزادتر و یا بالاتر از خود را به سر نمی‌تواند راه داد. آنگاه از میان دُر (مروارید) حقیقت شعله‌ای برمی‌خیزد و بال و پر جبرائیل را می‌سوزاند. از این رو، زمانی چند در آن دریای ناآگاهی سرگردان به جا می‌ماند. سپس از سوی ذات حق گناه ناآگاهی‌اش بخشیده می‌شود و باز ندایی برمی‌خیزد که همان پرسش گذشته را تکرار می‌کند و جبرائیل باز همان پاسخ پیشین را می‌دهد. و چون پاسخ و پرسش چند بار انجام می‌شود، ذات حق در شکل جوانی زیبارو در برابرش نمایان می‌گردد و او را پند می‌دهد که در پاسخ به پرسش خداوندگار باید بگوید: «تو آفریدگاری و من آفریده‌ی تو.» پس آن

جوان جامی از آب حیات به جبرائیل می‌دهد تا بنوشد و توانایی دریافت ذات حق را بیابد.

این داستان زیبا که پر از انگاره‌های عرفانی است شاید به گونه‌ای در میان عارفان نیز رایج باشد. بی گمان ریشه‌ی این داستان بایستی بسیار کهن باشد.

برای نمونه در «بندھشن» آمده است که آتش یا اتر به شکل جوان پانزده ساله‌ای آفریده شد که در او آب و درخت و جانور و انسان مقدس گرد آمده بودند. به جز این در همان داستان مرد لرستانی که پیش از این از آن یاد شد از پسرکی نورانی سخن رفته است که با آرمان نشان دادن حقیقت آسمانی، بر روی زمین نمایان می‌گردد. همین پیام نمادین را می‌تواند داستان «مرکاندیا» یافت که او نیز در میانه‌ی دریای بیکرانه به تجربه‌ای دست می‌یابد که نمونه‌های بسیاری در فرهنگ عرفانی خاورزمین دارد. در این داستان «ویشنو» به مرکاندیا می‌آموزد که در پایان، یک برابری و همگامی در همه‌ی نیروهای هم ستیز جهان وجود دارد. این به گونه‌ای همان چیزی است که در تلاش فلسفه‌ی «زروان» در به اوج رساندن دوگانه‌گرایی ایرانی به توحید می‌رسد.

هر جنبه از داستان‌های یادشده بالا نیاز به بررسی‌های بسیار گسترده دارد که در اینجا نمی‌گنجد.

## یادآوری پایانی

آنچه در این نوشته‌ی کوتاه یادآوری شد؛ برای این بود که گوشزدی باشد به یک واقعیت آشکار ولی فراموش شده، درباره‌ی گنجینه‌های در حال نابودی فرهنگ مردمی خاورزمین و گوشه‌ی چشمی به ارزش علمی، فلسفی و هنری آن؛ به امید آن که پژوهشگران این میدان را نیز دریابند. البته باید توجه داشت که فرهنگ مردمی قانونمندی‌های خود را دارد. به گفته‌ی لوی استراوس: علیت اسطوره، به درستی و ارزش دانش امروزه است و ناهمانندی این دو در چگونگی فرآیند روشنفکرانه نیست، بلکه در ناهمسانی در سرشت چیزهایی است که در دانش امروزی و اسطوره، برای شناخت آنان به کار برده می‌شوند. پیش از آن که به گفته‌ی ماکس وبر «اسطوره زدایی» دوران جدید آغاز گردد؛ فرهنگ گفتاری یا زبانیدر زندگی نیاکان ما نقش بسیار بزرگی را بازی می‌کرده است. به همین جهت شاید گزاف نباشد اگر گفته شود که **پیداش خط را می‌توانضربه‌ای بزرگ به ریشه‌ی بسیاری از بعدها‌ی فرهنگی و عرفانی انسان‌ها به شمار آورد.** روشن است که فرهنگ گفتاری یا شفاهی پس از نوشته و ضبط شدن، بسیاری از توانایی‌های خود را از دست می‌دهد و دیگر آن کارآیی روانی و درونی را برای ما نخواهد داشت. شاید این کمی همانند



روند به نت در آوردن موسیقی مقامی باشد که دیگر آن گردآوری و نگهداری، خویشکاری خود را برای مردم از دست می‌دهد. ولی همانگونه که در این گفتار کوشیده شد تا نشان داده شود؛ می‌تواند دست کم سرچشمه‌ای بسیار ارزنده باشد برای پژوهش و شناخت میدان‌های گوناگون اجتماعی و فرهنگی مردم این سرزمین

برای این کار، به برنامه ریزی و سازماندهی نیاز است و چیزی نیست که تنها با نیت خوب و علاقه‌ی چند نفر که گاه و بیگاه به کارهایی می‌پردازند به انجام برسد و باید به آموزش کسانی پرداخته شود که به ابزار این گونه پژوهش‌ها مجهز بشوند. شاید یکی از گام‌های نخستین در این راه، بنیاد دانشکده‌های مردم شناسی در دانشگاه‌های شهرهای زاگرس سرزمین باشد. در دانشکده یا کانونی برای پژوهش‌های مردم شناسی، پژوهش در فرهنگ مردمی نه تنها می‌تواند بسیاری از میدان‌ها را در برگیرد، بلکه می‌تواند گنجینه‌های ارزشمند دیگری را در دسترس پژوهشگران بگذارد؛ چه در میدان فلسفی، چه در موسیقی و چه در دانش بومی در راستای توسعه‌ی پایدار و چه در میدان گیاهان دارویی.

#### منابع و مأخذ :

- جیحون آبادی (مجرم)، حاج نعمت اله مکرری، حق الحقایق یا شاهنامه حقیقت، با مقدمه‌ای از محمد مکرری، چاپ دوم، تهران. ۱۳۶۱.

- کالمایر، پیتر، مفرغ‌های قابل تاریخ گذاری لرستان و کرمانشاه، برگردان محمد عاصمی، تهران، ۱۳۷۶.

- Anklesaria, B.T., Iranian or Greater Bundahishn (Zand-I-Akasihi), Bombay, 1956.

- Hamzehee, M. Reza Fariborz, Land of Revolutions: a Historical and Typological

- Study of Iranian Social Movements, Gottingen, 1991.

- Herzfeld, Ernst, Am Tor von Asien (Felsdenkmale aus Irans Heldenzeit), Berlin, 1920.

- Hamzehee, M. Reza Fariborz, Zigeunerleben im Orient: eine vergleichende interdisziplinäre Untersuchung über die Geschichte, Identitätsstruktur und ökonomische Tätigkeit orientalischer Zigeuner, Frankfurt am Main/Berlin/Bern/Bruxelles/New York/Oxford/Wien, 2002.

- Kreyenbroek, Ph., Mithra and Ahriman. Binyamin and Malak Tawus: Traces of an Ancient Myth in the Cosmogonies of two Modern Sects, in: Philippe Gignoux (ed.), Recurrent patterns in Iranian Religions: from Mazdaism to Sufism, (Proceedings of the round table held in Bamberg 30<sup>th</sup> September- 4<sup>th</sup> October 1991), Paris, 1992.

- Levi Strauss, Claude, The Structural Study of Myth, in: Journal of American Folklore, Vol. 68, 1955.

- Minorsky, Vladimir, Iran: Opposition, Martyrdom and Revolt, in: Gustave E. von Grunebaum (ed.), Unity and Variety in Muslim Civilization, Chicago, 1956.

- Rawlinson, Major, Notes on a March from Zohab, at the foot of Zagros, along the mountains to Khuzistan (Susiana) and from thence through the Province of Luristan to Kirmanshah, in the year 1836, in: Journal of the Royal Geographical Society, Vol. IV, 1839.

- Thompson, Stith, Introduction to Antti Amatus Aarne, The Types of the Folktale, a classification and bibliography, Helsinki, 1961.

- Zaehner, R. C., Zoroastrian Survival in Iranian Folklore, in: Iran III, 1965.

- Zimmer, Heinrich, Indische Mythen und Symbole: Schlüssel zur Formenwelt, Munchen, 1991.

